



1- نام: ابوبکر محمد بن علی بن محمد معروف به «ابن سراقه» اهل اندلس (اسپانیا).

2- پس از ورود به ممالک داخلی اسلامی به «ابن عربی» معروف شده است.

3- در سال 560 هجری قمری متولد شد و پس از مطالعه و بررسی اوضاع اجتماعی و فعالیت در مراکش و تونس و مصر و عربستان و سوریه، در «قوه 4» آنتولی ساکن شده است و در سال 638 در یکی از مسافرت‌هاش به سوریه در دمشق وفات کرده است.

4- او فردی نابغه، مردم‌شناس، زمان‌شناس، برنامه‌ریز قوی، هوشمند و پراستعداد بود که توانست تا کنونی کی‌را بر گزند تا علما و سران صوفیه نتوانند از او انتقاد اساسی بکنند. با این همه یک بار دستگیر و سه بار (آخرین بار توسط شمس تبریزی) تکفیر شده است.

5- شرايط زمان کاملاً به نفع او بود و توانست به طور کامل از این شرايط استفاده کند.

6- محی‌الدین جسور، گستاخ و به شدت اهل ریسک، سخت‌بلند پرواز و آرمان‌خواه بود.

7- آثار قلمی ز اد دارد و فصوص المحکم آخر ن نوشته اوست.

8- از کسانی است که درباره حروف (المفبا) به نقش تکوینی و به ظاهر و باطن داشتن شان معتقد شده است.

9- به خودآرایی شخصیت و آرایش نام و نسب خود به دقت اهمیت می‌داد، با محاسبه و دقت کامل انتساب به حاتم طائی را از مفاخر خود قرار داده بود.

10- در نوشتارهاش زبان محاوره مردمی را با زبان تخصصی اهل فلسفه و کلام و تصوف، درهم آمیخته است. در این هنر به حدی قوی بوده که گوی سبقت از همگان ربوده است.

محمی‌الدین در این هنر طوری ظریف و ماهرانه پیش می‌رود که هر جا مخاطب با دید متخصصانه‌اش منقاد مطلب او نگردد با شخصیت عوامانه و قبل از تخصص‌اش، تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. و در هر مورد که مطلب با ذائقه عوامی او ن سازد با پیش‌نیش تخصصی، دست کم ارزش علمی به آن می‌دهد. با این همه آن قدر بی‌مهابا به ابزار باورهای پرداخته است که ده‌ها بل صدها تناقض عقلی اساسی و خلاف اصول شناخته شده، در کتاب فصوص بر جای گذاشته است.

11- مذهب: محمی‌الدین به تصریح خودش نه معتزلی است و نه اشعری و نه شیعه و نه سلفی. و همه را به طور شدیدی و صریح رد می‌کند. و به قول جناب سید جلال آشته‌انی دشمن سرسخت شیعه اما ماه 4 است و شیعه این را رسماً سنگ و خوک می‌دانند.

12- تصوف محمی‌الدین از حوالی تنگه داردانل تا مرز شرقی تاجکستان امروزی مستولی گشت. در جنوب ایران نفوذ نکرد و در عربستان و ممالک آفریقائی شهرت بدون سه طره داشت.

13- سه طره تصوف محمی‌الدین (از جهتی) دولت مستعجل بود اما در سرنوشت امت اسلامی بزرگ‌اثرین حادثه‌های تاریخی را ایجاد کرد.

14- ابزار شناخت: ابزار او خواب‌دین، ادعای کشف و شهود است. با این که از اصطلاحات ارسطویی و از سبک ارسطو، آن بهره‌جسته‌کن هرگز به استدلال حرفه‌ای نپرداخته است.

15- ابن عربی بنی این گذار شعار متناقض صریح «کثرت در عین وحدت و وحدت در عین کثرت» است که در همه این تناقضات صادره از بشر، تناقض واضح‌تر از آن، صادر نشده و شاید هرگز صادر نشود.

او و شاگرد نام‌آور مکتبش قاصدی در فصاحتی به طور نص‌اعلام می‌کنند که با جمع بنی الممتضاد بنی و بنی الممتناقض بنی کرد.

16- محی‌الدین و پدروانش به دلیل باورشان به وحدت وجود، کلمه توحید معنی «لا اله الا الله» را سالبه به انتفای موضوع دانسته و آن را جاروی بی‌مصرف می‌دانند که سبزواری شعر مولوی را تا می‌آورد:

داد جاروی بی‌دستم آن نگار

گفت از بنی در ابرانگ زان غبار

17- محی‌الدین «آل رسول» را به معنی «تعمه می» می‌دانند که هر کس می‌تواند آل رسول باشد خواه از نسل آن حضرت باشد، و خواه نباشد.

18- ابن عربی «اهل بیت» را نیز «تعمه می» می‌دانند و معتقد است که هر کسی می‌تواند اهل بیت و عنوان را به دست آورد.

19- محی‌الدین «حجّت» را نیز «تعمه می» می‌دانند (ولما المحجّة لساخات الماریض باهلها). او اول بنی کسی است که تعمه می بود بنی سه اصل را اعلام کرده است.

20- او «ولا بت» را نیز «تعمه می» می‌دانند. همان طور که صوفی این قبل از او نیز در این مورد هم بنی اعتقاد را داشتند.

21- او یک امانت است، لبرال است، پلورال است به تمام معنی است. و به شدت این اصول را در ممالک اسلامی ترویج کرده است.

او پلورال است بودن خودش را انکار نمی کند و می گوید:

عقد المخلائق فی المالله عقائداً

و انا معتقدت جمیع ما اعتقدوا،

مردم در باره خداوند عقاید گوناگونی دارند

و من به درستی همه آن عقاید باور دارم!

22- در بحث و (به اصطلاح در) مکتب او جائی برای ولایت فقه نیست.

23- خداشناسی و هستی‌شناسی ای که او به این می‌دارد دقیقاً کپی‌ای از ادعاهای و مَثَل افلاطون است.

24- محی‌الدین به «وجود اشیا» پیش از آن که به وجود آیند، معتقد است و آن را «عالم اعیان ثابت» می‌نامد.

25- او برای خدا مقام‌های متعدد یعنی «بود» های متعددی قائل است از قبیل «مقام احدی»، «مقام واحدی» و «مقام المجمع» و «مقام المنفصل»، «مقام جمع المجمع» و ...

26- ابن عربی هر کدام از اسمای خدا را یک «وجود معین و مشخص» می‌داند که هر کدام هم منشأ بخشی از جهان هستی است و هم اداره کننده بخشی از آن. و هر کدام از این المهله‌ها کار و نقش ویژه دارند که با کار و نقش دیگر متمایز است و هیچ کدام در حوزه کاری دیگری دخالت نمی‌کنند.

27- درم این فریق اسلامی، او عمیق‌ترین، شدیدترین، فراگیرترین و جاهدترین «جبر» را اعلام کرده است که هیچ

جبر مسلکی، به پای او نمی‌رسد.

28- بر اساس همان جبر، دعا کردن را عمل به هوده می‌دانند (مگر خود دعا جزء آن جبر باشد). مولوی سخن او را ترجمه کرده است:

من گروهی می‌شناسم ز اول ا

که دهن‌شان بسته باشد از دعا

29- محی‌الدین اعلام می‌دارد که دوزخ محل عشرت و به اصطلاح عشرتکده است و عذاب از «عذب» به معنی گوارا است.

30- او شطان را مظهر خدا می‌دانند.

31- فرقه زیدان شیطان پرست از مکتب او برخاسته‌اند.

32- او گناه کردن را لازم بل واجب می‌دانند تا اسامی خدا از قبل غفار، رحیم، عاطل و باطل نمانند.

33- فرقه‌های «توهمان توکدی»، «چراغ سوندرن» و «خروس فردی» از مکتب او برخاسته‌اند، و کردند آن چه را که کردند.

34- فرقه «حروف 4» نیز از مباحث و تبییناتی که او درباره «حروف» شرح داده، برخاستند.

35- فرقه «نقطو 4» - پس‌خان این - نیز از فرقه حروف 4 پدید گشته است.

36- ابن عربی تصریح می‌کند: در مواردی عمر بن خطاب و حتی نخل داران مدینه از رسول اکرم (ص) عالم‌تر و داناتر بودند.

37- او با به کارگیری لفظ «جهل» رسماً و عملاً و علناً پدر امیر صلی الله علیه و آله را (نعوذ بالله) «جاهل» نامیده است.

38- ابن عربی مدعی است که پدر امیر اسلام اصلی الله علیه و آله اولین نفر بود که با او بدعت کرده و به «ولایت او» گردن نهاده است.

39- او ابوبکر را یک سربازی تابع در زیر پرچم خود می‌داند و در این حال ابوبکر را برتر از علی علیه السلام می‌داند. معنی علی علیه السلام را به سربازی خود هم نمی‌پذیرد.

40- ابن عربی فرعون را عالم و دانشمند و دانا به علوم و رموز می‌داند.

41- حضرت هارون علیه السلام را (نعوذ بالله) نادان و خطاکار و قابل تنبیه بدنی می‌داند که چرا مانع عبادت مقدس گوساله شده است.

42- حضرت ابوطالب را (با وجود اشعار لاله‌ها آن حضرت) کافر می‌داند.

43- محی‌الدین ابتدا ادعا می‌کند که خودش «خاتم ولایت محمدی» صلی الله علیه و آله است و حضرت عیسی علیه السلام خاتم ولایت مطلقه است. بدین ترتیب با علم کردن عیسی ولایت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را انکار می‌کند. تصریح می‌کند که مهدی منتظر صرفاً یک شخصیت نظامی است که در آخر الزمان متولد خواهد شد. سپس از گذشت زمانی در آثار بعدی خود عیسی را نیز کنار می‌زند و خودش را رسماً «خاتم الماویا» می‌نامد.

44- خودش را به عنوان خاتم الماویا، در شریعت پدر و خاتم المرسلین می‌داند. اما اعلام می‌کند این تبعیت تنها یک امر ظاهری است.

45- ابن عربی معتقد است خاتم الماویا (یعنی خودش) معارف و علوم را مستقیماً از معدن (خدا) دریافت می‌کند اما خاتم المرسلین اصلی الله علیه و آله و سلم به وسیله جبرئیل دریافت می‌کند.

46- بالآخره رسماً اعلام می کند که خودش به عنوان خاتم الاول از همه انبیا از آن جمله حضرت عیسی علیه السلام و پد امیر صلی الله علیه و آله افضل است.

48- ابن عربی در تاریخ، اولاً بن کسی است که «خ ال» و «وهم» را رسماً ارزشمند دانسته بل ارزش اساسی را به آن داده و شعار «الموهم هو السلطان الماعظم» را به راه انداخته، واقعیت هستی و اشاء عالم را «حق متخ ل» نام ده و عالم خ ال را «حق متحقق» نام ده است.

49- محی المد بن به آء بن مسجدت که آیین اهل اسپانیا (محل تولد او) بوده است به شدت عشق و علاقه عملی نشان داده است.